زن در شعر و اجتماع از لحاظ عفاف و حجاب

افشار، ایرج

دنباله صفحه 616 همه میدانیم که در سال 1314 در ایران حجاب برداشته شد و بطور تحقیق میتوان گفت‏ مهمترین کاریست که این سالهای اخیر در ایران صورت گرفته است.همان موقع من متوجه‏ شدم که ممکن است این انقلاب(زیرا حقیقة انقلابی بود که صورت گرفت)تحولاتی را در مملکت‏ موجب شود و نکات زیر در نظرم جلوه‏گر شد.

1-برداشتن پرده بجا بود زیرا عفاف و عصمت ذر چادر و پیچه نیست و برخلاف مثل معروف‏ (بی‏عفتی بی‏بی از بی‏چادری نمیباشد)و چادر و پیچه هم غیراز عفت و عصمت است.

2-حال که زن وارد اجتماع میشود باید بداند که همه مردم فرشته نیستند و باید مراقب خود باشد و درعین‏حال باو باید تلقین کرد که چون طبعا باعفت و باشرم هستی کسی جرأت نخواهد کرد بگژی در تو نگاه کند و اگر هم بکند تو بانظر باوقار و باحیای خود باو می‏نگری و شرمنده‏ میشود،و باز اگر اصرار ورزید با نگاه خشم‏آلود او را از خود دور خواهی کرد.

3-باید از آزادی که بدان نائل آمده استفاده بکند نه سوءاستفاده و نباید تندپروازی‏ بکند،و از طرف دیگر باید متوجه باشد که چون مرغ از قفس رها شده میباشد،مرغک تازه از بند جسته زودتر گرفتار شاهین و عقاب میشود.

4-زن باید در مجامع داخل شود ولی نه اینکه شمع بزم هر جمعی باشد و باده‏گساری نماید

5-نباید زمان اختیار را بهوای نفس بدهد و هرزه‏درائی کند.نباید منحضرا در فکر آرایش و زینت خود باشد زیرا عفت و حیا در نزد زن زیباترین آرایشها و گوهرها میباشد. گفتم منحصرا زیرا آرایش و پیرایش در زنان از قدیم الایام تا حدی جائز بوده است.

6-زنان باید زناشوئی کنند و چون وطن احتیاج بسپاهیان دلیر دارد سربازهای رشید برای او بار آورند که این خود در عالم اجتماع و سیاست هنر و خدمت بزرگی میباشد.

7-گرچه مادر بسبب جنسین با دختر خود از حالات درونی او بهتر از پدر باخبر است‏ لیکن اصولا زنان باندازه مردان در کشاکش زندگانی عمومی داخل نیستند،تجربه و پختگی‏ اینان را ندارند و گرچه حفظ دختران از خطا و لغزش با مادران است معهذا پدر خانواده نیز در این مرحله پرخطر که عبارت از زندگانی در اجتماع باشد وظیفه عمده‏ای را بر دوش دارد که‏ دختر و زن خود را در راه صعب زندگانی هدایت نماید،و کسی که وظیفه خود را در این طریق‏ بخوبی انجام دهد او را مرد توان گفت...دورنمای این افکار در موقع کشف حجاب محرک‏ من شد یک قصیده بسازم که ده سال پیش گفته‏ام ولی چون تاکنون منتشر نشده اگر اجازه بفرمائید اینک برای شما میخوانم.

پس از برداشتن حجاب:باز هم عفت!

روی زیبای تو ای ماه که رشک قمر است‏ خوب در پرده و از پرده برون خوبتر است! قرص خورشید سزا نیست اگر گویم من: عکسی از روی تو در جام فلک جلوه‏گر است. ماه دو هفته بتقلید تو در جلوه‏گری‏ گاه در ابر نهان باشد و گاهی بدرست. «چادر شب»ز سرافکندی و روشن شد چشم، باش تا صبح براید که هنوز این سحر است! تو بدین‏سان که بسر گیسوی زرین بستی‏ خلق حیران که بود زلف تو یا تاج زر است! غنچه بودی بمثل در پس صد برگ نهان، چون شدی باز،گل از رشک تو پژمرده پر است. تا تو بی‏پرده دهان را بسخن بگشودی‏ قند و شکر را در شهر بهائی دگر است! از خس و خار جماعت چه بگویم؟که بباغ، ای بسا گل که نسیم سحرش پرده در است. پرده برداشتی از روی و نمی‏بینم من‏ کز گژی بر رخ زیبای تو کس را نظر است! همچو خورشید برویت نبود تاب نظر، که حیا داری و ز آزرم تو تیره بصر است. بشناعت کسی افکند گرت تیر نگاه‏ شرم و عفت بمیان تو و دشمن سپر است. ور بخیره نگران گشت برویت زان بیش‏ نگه خشم تو بر چشم عدو نیشتر است. پرده از چهره گرفتی مفکن پرده شرم! اکه عفاف تو در این پرده بسی بیشتر است. بگشودند ترا بال‏وپر ای طائر حسن، تند پرواز مکن کافت پروانه پر است! مرغکی تازه رها چون شود از بند قفس‏ طعمه باز ز مرغان دیگر زودتر است. جزو هر جمع شدن نیست برازندهء زن‏ شمع هر بزم شدن سوختن خشک‏وتر است! بشنو از سعدی شیراز که در کام خرد دوده خامه او خوبتر از نیشکر است: «آدیم صورت اگر دفع کند شهوت نفس‏ آدمی خوی شود ور نه همان جانور است» گوهر عشق بهر عاشق و فاسق منما، «عشقبازی دگر و نفس‏پرستی دیگر است» سخن سعدی را لذت دیگر باشد، «همه گویند سخن،گفتن سعدی دگر است» پند افشار بیاموز و بپرهیز از می، باده را لذت یکساعت و عمری ضرر است! زینتی نیست به از زیور عصمت بزنان، عفت زن تو ندانی که چه زیبا گهر است! پاس کشور را بایست چو مردان دلیر: هر زنی را که پسر زاد بزرگش هنر است‏1 دختری را که جز ارایش خود سودا نیست‏ چون درختی است که رعناست ولی بیثمر است. خلق دریا،تو مسافر و پدر کشتی‏بان؛ ناخدا را،بخدا!گوی که دریا خطر است، پس اگر دختری افتاد براه کج و بد بیش از مادر ناپخته گناه پدر است. اندر این مرحله پر خطران باشد مرد که زن و دختر خود را بجهان راهبر است.

(1)اشاره بشعر منسوب بفردوسی است که فرماید:

(زنان را همین بس بود یک هنر نشینند وزایند شیران نر)

ولی او فرموده همین یک هنر آنها را بس است و من عرض کرده‏ام این هنر بزرگی‏ میباشد و برای مقصود مقدسی که حفظ وطن است.

از کسانیکه صحبت مرا میشنوند خواهش دارم اگر در سخنان من که همه را با کمال راستی عرض کردم کمی زمختی دیده‏اند مانند آن گلی که حافظ از زبان‏ او صحبت میکند نرنجند و با جوابی چون پاسخ آن گل مرا متنبه سازند.شعر حافظ اینست:

صبحدم مرغ چمن با گل نو ساخهت گفت: ناز کن کم که در این باغ بسی چون تو شگفت! گل بخندید که از راست نرنجیم ولی‏ هیچ عاشق سخن سخت بمعشوق نگفت.

\*\*\*

خاتمه

در خاتمه باید بگویم که من با نهضتی که اخیرا پیدا شده که باز چادر و پیچه‏ بر سر زنها بکنند مخالفم و معتقدم باید با تمام قوا در برابر این ارتجاع ایستاد و جنگید و نباید بهیچ قیمت آزادی را که میدانید چگونه بدست آورده‏ایم از دست‏ داد.اگر اشخاصی بشما بگویند معنی آزادی اینستکه هرکس هر لباس دلش‏ خواست بپوشد قبول نکنید.معنی آزادی این نیست.آزادی حدود و حقوقی دارد. اگر آزادی یک فرد بآزادی افراد دیگر تجاوز کرد آن آزادی نیست.همچنین‏ اگر آزادی یک شخص بحقوق جامعه تعدی کرد آن هم آزادی نمیباشد.مثلا یک نفر آزاد نیست خاکروبه خانه‏اش را در جوی آب کوچه بریزد زیرا بحق عموم صدمه‏ میزند،همچنین حق ندارد حتی در خانه خود در ساعات آخر شب صداهای ناهنجار بلند کند زیرا بآزادی همسایه‏ها و افراد دیگر تعدی میکند.بهمین دلیل وقتی هم که‏ یک جامعه برای وحدت خود،برای تمدن خود،لباس متحد الشکل جدید پوشیده یا استعمال چادر را مقتضی ندانست یک فرد حق ندارد بنام آزادی فردی لباس‏ مخصوصی بپوشد.بار دیگر نباید لباسهای گوناگون جلوه کند و مزید اختلاف گردد.

من اگر امشب اشعار سابق خود را در اینجا خواندم و در پیرامون آن توضیحات‏ دادم برای این بود که چون بعضی آنرا سوءتفسیر کرده‏اند مبادا امروز عناصر مرتجع‏ بخواهند از آن سوءاستفاده کنند و بگویند عقیده بعضی از متجددین هم با کهنه‏ پرستان است.خواستم خودم امروز در اینجا علنا معنای واقعی آنرا و نظر قطعی خود را اظهار دارم و بشما بگویم که یکنفر از طرفداران جدی عال نسوان و ترقی و تربیت‏ دختران و ضدحجاب من هستم و با مرتجعین و خرافات‏پسندان که باز سر برآورده‏اند و میخواهند کشور ما را مجددا بقهقرا ببرند جدا مخالفم.دیگر وقت آن گذشته است‏ که بخواهند و بتوانند بعنوانهای گوناگون مردم را اغفال کنند،در مدارس دخترانه‏ را ببندند یا مانع ورزش دختران بشوند و بر ضد علم و تمدن قیام کنند و بعوام بگویند نتیجه مدرسه و علم اینستکه لامذهب بشوند و یاد بگیرند«بی‏کربنات دوپطاس» یعنی(خدا دوتاس)و«کاکودیلات دو سود»یعنی(خدا اصلا نبود).در صورتیکه‏ مدرسه خوب بخداپرستی و تقوی و پرهیزکاری هدایت میکند.

یک مطلب دیگر را هم در خاتمه روشن کنم:آنچه گفتم نظریات شخصی من‏ است.من نمیدانم سیاست دولت چیست،و اکنون هم هیئت دولتی نداریم،ولی من اکر دولت بودم البته نمیگذاشتم چادر و لباس‏های غیرمتحد الشکل در مملکت عمومیت‏ پیدا کند.مطلب را با این شعر جاودانی حافظ ختم میکنم:

در میخانه ببستند خدایا مپسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند!

البته مقصود شاعر از«میخانه»خانه صفا و راستی در برابر خانه تزویر و ریاست.